

پاینده باد افغانستان

مدتی است که بعضی حلقه‌های معین از طریق وسایل نشراتی شان در خارج کشور، نام "افغان" و "افغانستان" را مورد سؤال قرار داده و گاه و بیگاه به مباحثات بدون محتوی می پردازند. هدف آنها درست معلوم نیست، ولی ظاهراً از یکطرف، خود و حلقه‌های مربوط به خود را سرگرم نگهداشته و از جانب دیگر با ایجاد اختلافات و خلق مرزهای ذهنی در میان افغانها، بازار فروش را برای نشرات فاقد موازین ملی خود، گرم میسازند. گرچه در زمینه نظریات وحدت شکنانه، ضد افغانی و ضد وطنی آنها، دست اندرکاران عرصه جامعه شناسی و تاریخ، باربار نوشته و ادله قانع کننده ارائه کرده اند، ولی طوریکه دیده میشود، آنها هنوز هم بدون اندک ترین توجه به شاخص ها و حقایق تاریخی، تصورات ذهنی شانرا کمافی السابق به خورد مردم میدهند و به بیان مشخص تر و عام فهم، آنها رسالت خود میدانند که همه روزه این "کاه بی دانه را باد بدهند". تا ذهن مردم ما را که از حوادث دلخراش جنگهای تنظیمی و گروهی سخت متأثر شده اند، به انحصار خود درآورند.

باید اذعان داشت که بخاطر متأثر شدن از برخورد های قومی و لسانی و کمبود معلومات از نقش گردانندگان بیرونی این برخورد ها در دهه اخیر قرن بیستم، برخی افراد بی غرض هم احتمالاً به صدای این دهلهای میان خالی گوش خواهند داد و اکاذیب را بجای حقیقت عوضی خواهند گرفت. لذا بیجا نخواهد بود، اگر بخاطر رفع ابهام و افشای اکاذیب بازهم در همین مورد نوشته شود. زیرا "وقتی حقیقت بگوش نرسد، تنها دروغ شنیده میشود". در چنین حالت دروغگویان بلند و بلند تر صدا میکشند ولی اکثریت خاموش مانند همیشه بی صدا میماند.

با این پیشگفتار مختصر، نگارنده سعی خواهد کرد تا سوالات و ابهامات ایجاد شده را در مورد پیدایش نام های افغان و افغانستان به بررسی گرفته و واقعیت های تاریخی را آنطوریکه بوده اند، بازتاب دهد.

۱- پیدایش و وجه تسمیه "افغان" :

امروز تمام مؤرخین وارد به تاریخ وطن ما معتقد اند که نام "افغان" از کلمه اوستایی "اپگان" گرفته شده که به "اوغان" و بعداً در پرتو عربی سازی کلمات به "افغان" تغییر کرده است. به بیان روشن تر مأخذ کلمه افغان در زبان پشتو نبوده و این کلمه از زبان اوستا اقتباس شده است. لذا محدود ساختن آن به قبایل پشتون نیز موجه نمیباشد. از نظر نگارنده عوضی گرفتن کلمات "پشتون" و "افغان"، از نظر ادبی صرفاً یک "غلط معروف" است که باید تصحیح شده و مطابق اصول زبان شناسی در هماهنگی با مبدأ آن مورد استعمال قرار گیرد. باید تذکر داد که هم در میان پشتونها و هم در میان سایر اقوام افغانستان، تنگ نظرهایی وجود دارند که قصداً و عمدتاً نامهای "افغان" و "پشتون" را مرادف و مساوی باهم استعمال مینمایند، تا با ایجاد این سوء تفاهم متوسل به قوم ستیزی شده و از زیر لوای وحدت ملی بگریزند.

نام "افغان" در قرن دهم از جانب مؤلفانی چون نویسنده "حدودالعالم من المشرق الی المغرب"، ابوریحان، فردوسی، بیهقی، منهاج السراج و دیگران در مورد قسمتی از پشتوزبانان افغانستان بکار گرفته شده بود. اما بعد از قرن چهاردهم بیشتر این نام وسیع تر و ادبی شده رفت و تا قرن هجدهم آنقدر وسعت یافت که احمد شاه ابدالی در کتیبه عمارت حاجی خانه خود واقع در حجاز نوشت که: (درانی و غیر درانی هر افغانی که باشد...) /۱/ ازین کتیبه به وضاحت معلوم میشود که اتباع سرزمین ما در زمان زعامت احمد شاه بابا به قدر کافی به نام "افغان" شهرت یافته بودند. مقصد احمد شاه بابا از "هر افغانی که باشد" منسوبان تمام اقوام ساکن کشور ما بود. زیرا او در رأس یک امپراتوری مرکب از تمام اقوام و مناطق آنروز وطن ما قرار داشت و طبعاً هیچگاه نمی خواست خود و قدرت دولت خود را محدود بسازد.

به این ترتیب درمیابیم که یکجا و همگام با تکامل و تغییرات در فرهنگ مردم این سرزمین، کلمه "افغان" نیز زمینه استعمال وسیع تر پیدا کرده است. چون خود این کلمه در گذشته فرهنگی ما یعنی در قبل از ظهور اسلام ریشه دارد، لذا بطور طبیعی با فرهنگ "آریانا" نه تنها در تقابل قرار ندارد، بلکه از آن ناشی شده و شکل تغییر یافته آن در زبانهای پشتو و دری که خود از جمله زبانهای "هند و آریایی" اند، بطور همسان به ملاحظه میرسد.

۲- از هم پاشیدن آریانا، خراسان و پیدایش افغانستان :

سرزمین تاریخی ما از هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی به نام "آریانا" یاد میشد. سپس کلمه "خراسان" به عوض آن ترویج یافت. قرن‌ها بعد (قرن سیزدهم) نام "افغانستان" در گوشه‌های شرقی سرزمین ما ظاهر شد و گام به گام تا قرن هجدهم به حوالی کابل و کندهار رسید. تا آنکه در قرن نهم صفت نام رسمی کشور ما را بخود گرفت. /۲/

اینکه چرا نام "آریانا" به "خراسان" تعویض شد؟ و باز چرا نام "خراسان" پاینده و باقی نماند؟ موجب عدم بقای آن چه بود؟ سرزمین و مدنیت های آریانا و خراسان چرا از هم یاشیدند؟ شرایط اضمحلال آنها چگونه بروز کرد؟ و بالاخره مساعی برای احیای مجدد هویت ملی ما چگونه به قوام رسید؟ سؤلهای شاخصی اند که باید اندکی روی آن مکت کرد تا ضرورت پیدایش و بقای "افغانستان" روشن شود:

الف - اضمحلال "آریانا" :

اعراب مسلمان در دوره خلفای راشدین (۶۶۱-۶۳۲) قلمروهای زیادی را در قاره های آسیا و افریقا فتح نموده و تا حواشی افغانستان امروزی رسیدند. سپس با به قدرت رسیدن اموی ها (۶۶۱-۷۴۶) کار استیلا بر افغانستان با خشونت کامل دنبال شد. در تحت قومانده اموی ها اعراب بخاطر تصرف افغانستان در سه محاذ می جنگیدند : افغانستان شمالی که مرکز نظامی و اداری آن در زمان دولت اموی شهر "مرو" بود. افغانستان غربی که مرکز آن شهر زرنج در سیستان قرار داشت. افغانستان جنوب شرقی (بلوچستان و حوزه سند سفلی) که مرکز معین نداشت و در اواخر تمیم بن زید (حاکم عربی) ، شهر "منصوره" را در غرب سند بساخت و مرکز قرار داد. فرماندهی عمومی افغانستان شهر "کوفه" در عراق بود. /۳/

"در مسیر هرات، لشکر اعراب توانست که بعد از مقاومت ها و زد و خوردها، راهشان را در سال ۷۰۷ م بصوب بلخ باز نموده و از آنطرف به ماوراء النهر پیش بروند. ولی از مسیر سیستان به جانب کابل، با مقاومت های سرسخت و دوامدار کابل شاهان مواجه شدند." /۴/ " مؤرخین اسلامی این شاهان را بنام "رتیل ها" میشناسند، که به شدت هرچه تمام تر مقاومت کردند، که بالنتیجه بهترین سپاه مجهز عرب بنام "جیش الطواویس" در سر راه کابل پاشان و پراکنده شد." /۵/

این مقاومت ها دو صد سال ادامه داشت تا آنکه در زمان یعقوب لیث صفاری که مؤسس اولین دولت بومی اسلامی در سیستان بود، کابل بطور نهایی مفتوح و زمینه ترویج دین اسلام مساعد گردید.

ب - سرنوشت "خراسان" :

پس از سقوط شاهان برهمنی کابل، سرزمین آریانا (حال خراسان) بدست امویان و سپس عباسیان عرب افتاد. ولی مقاومت های مردمی به مقابل آنها در هر گوشه و کنار افغانستان بطور لاینقطع ادامه داشت که پر آوازه ترین آنها، قیام اهالی خراسان زمین به رهبری ابومسلم بود. تا بالاخره اولین دولت مستقل ملی در ولایات شمالی و غربی افغانستان بسال ۸۳۶ م از طرف طاهر خراسانی اعلان شد. با پایان یافتن سلطه امویان و عباسیان، راه برای تشکیل یک دولت مستقل باز گردید. صفاریهای افغان مناطق مرکزی و سامانیان بلخ، ماوراء النهر و قسمتهای بزرگی از فارس را بر آن افزودند. غزنویان افغان (۹۶۲-۱۱۸۶) دین و سیاست را با هم تلفیق نموده ، بر بخشهای بزرگ هند و مناطق بیشتر فارس مسلط شدند. سپس غوریها(۱۱۴۹-۱۲۲۱) مراکز هندوستان را تسخیر کردند. /۶/ در دوره های این سلاله ها علم و ادب در حال شگوفایی بود، که ناگهان "باد خنک از جانب خوارزم" به وزیدن گرفت. سلطان محمد خوارزم شاه در اوایل قرن سیزدهم بر خراسان دست دراز کرد و متصرفات غوریان را اشغال نمود. اما بزودی بالآخر حمله مغلها به رهبری تموچین (چنگیزخان) سقوط یافت. غارتگریها و ویرانگری های چنگیز التیام نیافته بود که یکی از احفاد او بنام تیمورلنگ (۱۳۷۰) خونریزی های او را تکرار کرد. اما اولاده این جهان کشایان که در مناطق اشغالی متوطن شده بودند (تیموریان هرات و بایری های هند) ، پس از روی آوردن به دین اسلام خدمات بزرگی به فرهنگ اسلامی و مدنیت این مناطق انجام دادند.

طی سالهای اخیر قرن چهاردهم حاکمیت غلزائی ها، لودی ها و سوری های افغان، یکی پی دیگر در هندوستان آغاز شد. سلطان جلال الدین غلزائی معروف به فیروزشاه در سال ۱۳۹۰ به تخت دهلی نشست. سپس لودی ها قدرت را بدست آوردند و سلطان بهلول بسال ۱۴۵۱ تاج سلطانی بر سر گذاشت . متعاقباً با بقدرت رسیدن فرید خان مشهور به شیرشاه ، سوری ها هندوستان را مسخر ساختند. هر سه سلاله جمعا" ۷۵ سال بر هند حکومت کردند تا آنکه حاکمیت آنها از جانب سلسله بایری مغل پایان داده شد. بایری ها بر هند و بخشهای بزرگی از شرق خراسان مسلط گردیدند. همینطور حصص شمالی خراسان در اختیار شیبانی ها قرار گرفته و غرب آن بدست صفوی ها افتاد. /۷/

به این ترتیب خراسان در آغاز قرن شانزده (۱۵۰۵) از هم تجزیه شد و سرزمین ما تا قرن هجدهم هویت مستقل نداشت . تسلط اجانب تا سال ۱۷۰۹ در کندهار و تا سال ۱۷۱۶ در هرات و تا سال ۱۷۴۷ در ولایات شرقی و

شمالی ادامه یافت. یعنی تقریباً دو و نیم قرن طول کشید، تا قیامهای مردمی پیروز شدند. در دوره اشغال دانشمندان، ادباء و شعرای زیادی بخاطر عدم مصونیت به بیرون از خراسان رفتند و یا از جانب اشغالگران به مراکز قدرت آنها برده شدند. به عبارت دیگر خراسان از فرهنگ شگوفان و داشته های علمی آن اجباراً تهی گردید. همچنان تخمه های اختلافی که به هر طرف از جانب اشغالگران پاشیده شده بود، امر تأمین وحدت و یکپارچگی مردم ما را مشکل میساخت. ولی مردم این سرزمین، سرانجام با سعی فراوان بر این مشکل فایق آمده و بخاطر نیل به آزادی و دسترس به هویت مستقل و ملی شان پیوسته در حال پیکار علیه دشمنان اشغالگر قرار داشتند.

۳- قیامها و مقاومت علیه اشغالگران :

در شرق کشور (مناطق میان کابل تا پیشاور) قیامهای نیرومند آزادی خواهی، ابتداء به قیادت روشانی ها و سپس به رهبری خوشحال خان ختک و در نهایت از جانب تعدادی از سران قبایل برضد استیلای دولت بابرری هند در جریان بود که تا قرن هفدهم طول کشید. ذیلاً معرفی فشرده ای ازین قیامها که مبتنی بر آثار معتبر تاریخی، بالخصوص اثر معروف شادروان غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) /۸/ تهیه شده، معرفی میگردد:

بایزید انصاری معروف به پیر روشن که صاحب طریقت و مؤلف آثار متعدد در زبانهای دری، پشتو و عربی منجمله اثر معروف «خیرالبیان» بود، به مقابل اشغالگران مغلی اعلام جهاد داد و تا پیشاور نفوذ کرد. بایزید اسیر گردید ولی پس از چندی از اسارت در کابل رهایی یافته و دوباره به مقاومت در نواحی شرقی ادامه داد. او در میدان جنگ شینوار از جانب محسن خان والی کابل کشته شده و در "اشنغر" پیشاور دفن گردید. زندگی پیرروشان، سراسر مشحون از کارنامه مقاومت بمقابل مغلهای اشغالگر بود. همینطور مرگ او انگیزه ای شد برای قیامهای بعدی به رهبری فرزندان و اخلافش که تا به میان آمدن دولت مستقل و ملی افغانها ادامه یافت. پس از مرگ روشن، بیست و پنج هزار جنگجوی سوار و پیاده بدور پسر او (جلال الدین) حلقه زده و طی قیامی به رهبری او "حامد خان بخاری" که حاکم بابرری پیشاور بود، کشته شد. جلال الدین مقاومت مردم را تا سال ۱۵۹۱ رهبری کرد، تا آنکه او و خانواده اش از جانب دولت بابرری هند اسیر شدند. سپس "احداد" برادرزاده جلال الدین بجای کاکایش در مقام رهبری قیام کنندگان قرار گرفته و میان سالهای ۱۶۱۰ تا ۱۶۲۵ درد سر بزرگی برای دولت بابرری در کابل، کوهساران چرخ لوگر و مناطق شرقی کابلستان فراهم ساخت، تا بالاخره طی جنگی در کوهساران "تیراهگ" کشته شد و سر او را قوای بابرری به دربار هند فرستادند.

پس از مرگ احداد، پسرش (عبدالقادر) رهبری مبارزین را بدست گرفت. عبدالقادر سپاه اعزامی شاه جهان را بسال ۱۶۲۷ درهم شکسته و در سال ۱۶۲۸ با قوای مجاهد دیگر به رهبری کمال الدین، پیوند اتحاد بست. ولی علی الرغم عملیات مشترک، هردو نیرو از جانب دشمن شکست خوردند. عبدالقادر بسال ۱۶۳۶ در گذشت و رهبری قیام به پسر او (کریمداد) تعلق گرفت. اما لشکریان شاه جهان در جریان سرکوبی مقاومت، کریمداد را دستگیر و اعدام کردند. پس از کریمداد، جانشین ورزیده ای از خانواده روشانیان ظهور نکرد.

خوشحال خان ختک شاعر حماسه سرا و حماسه آفرین، آخرین رهبر مقاومت ملی در شرق وطن ما بود که میان سالهای ۱۶۶۷-۱۶۷۰ با قوای اورنگزیب بمقابله برخاست. در تحت قیادت او اردوی چهل هزار نفری دشمن در جنگ «تاتره» تار و مار شد. خوشحال خان بسال ۱۶۹۱ در گذشت و اولاده او در هندوستان تبعید شدند

با آنکه قیامهای آزادی خواهی و فداکاری بخاطر اعاده هویت ملی افغانها در شرق افغانستان شکست خورد، اما پیام این خیزش ها و مقاومتها، مردم افغانستان را در جهت داشتن هویت ملی مستقل و تأسیس دولت ملی خودشان رهنما گردید. طوری که تاریخ بما می گوید، این شکست بوسیله پیروزی قیام های مردمی در غرب و جنوب کشور (هرات و کندهار) بمقابل قوای اشغالگر صفوی جبران گردیده و روحیه رزمی آزادیخواهان اعاده شد.

در غرب کشور قیام مردم وقتی به پیروزی رسید که صفوی ها در اوج قدرت قرارداشته و هنوز هم میخواستند با استفاده از بی اتفاقی های سران قبایل افغانی در غرب و سیر انحطاطی قدرت بابرری در شرق افغانستان، ساحة حکمرانی شانرا وسعت بدهند. ولی این فرصت را بدست نیاوردند، زیرا در نتیجه قیام سال ۱۷۰۹ حکمران خون آشام صفوی بنام گرگین در کندهار مقتول و سلطه صفوی ها از آن ولایت بر چیده شد. درین قیام که به اشتراک تمام دری زبان ها، تاجیک ها، ازبک ها، بلوچها و پشتوزبانان در یک صف واحد براه افتاده بود، ۹/ از جانب میرویس خان (۱۶۷۳-۱۷۱۵) رهبری میشد. دست آورد های قیام در شش سال زعامت او برای همه قبایل الهام بخش بود و پیروزی قیام، روحیه ملی افغانها را تقویت کرد. چنانچه مردم هرات بسال

۱۷۱۷ بدور عبدالله خان ابدالی بسیج شده ، شهر را از لشکر صفوی ها پاک کاری نموده و حکومت محلی خود را بمیان آوردند.

در کندهار، هوتکی ها پس از نیل به آزادی، متوقف نگردیده و در داخل ساحه حاکمیت ملی اشغالگران پیشروی نمودند. اخلاف میرویس خان، بصوب مرکز قدرت صفوی ها تاخته و اصفهان را تسخیر کردند. آنها به عوض سلاطین صفوی بر اریکه قدرت آنکشور نشستند. شاه حسین آخرین شاه سلاله صفوی بتاريخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ با تمام اراکین دولتش به قرارگاه شاه محمود هوتکی رفته و تاج سلطانی ایران را بر سر او گذاشت. /۱۰/

در شمال افغانستان ، شیبانی ها زمانی به قدرت رسیدند که دولت گورگانی در ماوراء النهر به انحطاط گرائیده بود. در سال ۱۵۰۰ آخرین حکمران این سلسله (سلطان محمود مرزا) بمرد و میان سه فرزندش بخاطر تصرف قدرت نزاع بوجود آمد. درین بحبوحه ، محمد خان شیبانی که یکی از احفاد چنگیز خان بود ، قدرت ماوراء النهر را بدست گرفته و خود را پادشاه شیبانی اعلام کرد. او به سرزمین امروزی افغانستان لشکر کشیده و در سال ۱۵۰۶ ولایت بلخ و در سال ۱۵۰۷ اندخوی و سپس هرات و بادغیس را از شهزادگان گورگانی گرفت. اما در سال ۱۵۱۰ بمقابل اسماعیل صفوی شکست خورده ، هرات و حوالی آنرا از دست داد. همینطور خود موصوف نیز درین جنگ کشته شد ولی دولت شیبانی تا سال ۱۵۹۹ ادامه یافت . تا آنکه سلاله «جنیدی» به عوض آنها قدرت را در ماوراء النهر بدست گرفت. جنیدی ها ۱۸۶ سال بر اریکه قدرت باقی ماندند ولی در سالیان پایانی ، جانشینان این سلاله به اندازه ای ضعیف شده بودند که حکام محلی ازبک و تیموری در افغانستان خودشان اداره را بدست گرفته و از تابعیت مستقیم دولتهای ماوراء النهر خارج شدند.

۴ - احیای مجدد هویت مستقل و ملی افغانها :

طرد اشغالگران بخودی خود تنها کافی نبود تا هویت مستقل و ملی افغانها تبارز بیابد. بخاطر رسیدن به این مأمول میبایست وحدت ملی تمام اقوام و قبایل وجود میداشت. در حالیکه این وحدت بالآخر روحیه قبیله گرایی و مخاصمت های ذات البینی که از جانب اشغالگران دامن زده شده بود ، هنوز هم موجب بروز اختلافات و ظهور قدرتهای محلی میگردد. با آنکه شانزده سال قدرت ایران در دست شاهان هوتکی بود ولی اقتدار آنها بخاطر از هم پاشیدگی حلقه داخل زعامت، ادامه یافته نتوانست. تا بالاخره کشمکش های ذات البینی موجب ضعف آنها گردیده و کار بجایی کشید، که نادرقلی مشهور به نادر افشار توانست بسال ۱۷۳۸ آنکشور را از ساحه اقتدار هوتکی های افغان بیرون کند.

نادر افشار بوسیله یک لشکر کشی به غرب افغانستان امروزی، توانست ساحه تسلط خود را توسعه داده و به جانب هندوستان پیش برود. او در حال عروج بیشتر بود که بدست افسران ناراضی خودش، کشته شد. به این ترتیب با مرگ او، بار دیگر راه تاسیس یک دولت مستقل و ملی گشایش یافت. احمد شاه ابدالی (درانی) با استفاده از فضای بمیان آمده، با یک لشکر سواره چهار هزار نفری به کندهار برگشت و طوریکه همه میدانند، از طریق یک جرگه ملی عنعنوی بسال ۱۷۴۷ منحیت پادشاه انتخاب شد. درین جرگه سران تمام اقوام غلجایی ، ابدالی ، تاجک، ازبک، هزاره و بلوچ مشترکاً تصمیم به تاسیس یک دولت مستقل و ملی گرفتند. به عبارت دیگر "هویت مستقل و ملی" افغانها منحیت نتیجه منطقی مبارزات دو و نیم قرنه مردم این مرز و بوم بر علیه اشغالگران شکل گرفت، که بازتاب آن "افغانستان" منحیت سرزمین مشترک و واحد ما میباشد. " بدین ترتیب بر چند قرن تاخت و تاز اقوام بیگانه در افغانستان و دست بدست شدن این سرزمین میان ایشان، مهر پایان نهاده شد." /۱۱/ اگر در جریان قیامها و مبارزات استقلال طلبی مردم ما، رهبران قومی و حماسه سرایان آنها بخاطر تحریک مردم علیه اشغالگران روی شهامت و پامردی قوم خود تاکید کرده اند، هدف آنها برتر قرار دادن قوم خود آنها نسبت به سایر اقوام ساکن افغانستان نبود، بلکه این تاکید صرفاً ضرورتی بود که از آن منحیت وسیله علیه دشمن بکار گرفته میشد. زیرا بسیج مردم گام اولی بود که بالوسیله آن میتوانستند ، دشمن را دفع و طرد نموده و به احیای مجدد هویت ملی مردم خود دست یابند.

هویت مستقل و ملی افغانها پدیده ای نیست که تصادفی و یا طوریکه بعضی ها تصور مینمایند ، بالآخر کشمکش های قدرت های خارجی بوجود آمده باشد. این هویت طوریکه در بالا اجمالاً به آن وضاحت داده شد، نتیجه و خون بهای هزاران انسان آزادی دوست این مرز و بوم بوده و نباید آنرا نادیده گرفت و یا به آن کم بها داد. همین گذشته پر افتخار، حال و آینده ما را میسازد.

الف - " افغانستان " منحیت سمبول مقاومت و وحدت افغانها:

در مورد ظهور نام "افغانستان" همچنانی که قبلاً تذکار یافت ، باز هم یاد آوری میشود که کلمه "افغانستان" در متون بسیار قدیمی و تاریخی تذکر رفته و در قرن سیزدهم به قسمتی از ولایات شرقی کشور اطلاق میشد. هکذا در قرن شانزدهم از مناطق نورستان، کندهار و جنوب کابل بنام ملک افغان و یا مسکن افغانها یاد شده است . پس از اشغال خراسان (از جانب صفوی ها، مغل ها و شیانی ها) و خیزش مردم خراسان زمین در برابر اشغالگران، این نام مندرجاً در فرهنگ مقاومت راه یافت ، تا آنکه به نام رسمی مردم افغانستان مبدل شد. بنا بر همین انگیزه و سوابق ، امروز هم گروههای توسعه طلب در همجواری کشور ما، با بکاربرد نام افغانستان مخالفت مینمایند. این مخالفین در کشور ایران به یکنوع "ناسیونالیزم آریایی" متوسل شده و در کشور پاکستان با نیرنگ دیگری زیر نام " اخوت اسلامی" عمل نموده ، هویت مستقل و ملی افغانها و ممیزات تاریخی آنها را نادیده میگیرند. با آنکه حقایق تلخ و درد آور کارنامه خصمانه آنها در سه دهه اخیر بالخصوص در جنگهای کابل، اظهر من الشمس میباشد.

در جریان این جنگها ، آنها ضد اسلامی ترین و ضد بشری ترین تمثالی از توسعه طلبی را در برابر انظار جهانیان بر افغانستان همسایه شان تحمیل نمودند که توضیح بیشتر درینجا باعث طوالت کلام میشود.

با مطالعه تاریخ خود، ما میدانیم که چگونه تمدن آریانا مورد تهاجم قرار گرفت و چگونه خراسان پس از سلسله ای از تهاجمات بالاخره بوسیله صفوی ها ، مغلها و شیانی ها برای مدت قریب به دو و نیم قرن اشغال و در حالت تجزیه قرار داشت. همینطور با مطالعه تاریخ واقعی کشور خود در می یابیم که نام افغانستان در روند یک مبارزه استقلال طلبی و احیای مجدد حاکمیت ملی و وحدت ملی به این سرزمین گذاشته شده است. هر نوع تعبیر خصمانه، جز ریختن آب به آسیاب میراث خواران همان اشغالگران، یعنی نیرو های فتنه گر کنونی در مجاورت افغانستان، نتیجه دیگری نخواهد داشت.

مخالفین نام "افغانستان" تلاش میکنند تا نقض حقوق گروههای قومی و مذهبی را در چهره " قوم برتر" جست و جو کرده و به نحوی از انحاء با نام "افغانستان" گره بزنند. با این شیوه تحقیق و طرز دید ، جناب شان انگیزه استبداد سلاطین و امراء را ساده ساخته و بار ملامتی و مسؤولیت را از شانه آنها و شرکای جرم شان میگیرند و به دوش "قوم" آنها که اکثراً بی گناه و مظلوم اند ، می اندازند. با این طرفه روی ، ایشان دلایل ناموجه و عوامل کاذب برای اهداف تنگ نظرانه خود دست و پا کرده ، وضاحتاً از شناسایی استبداد بخصوص از شناخت مغلقیت های "استبداد آسیایی" کنار میروند. از نظر این عالی جنابان گویا در ادوار آریانا و خراسان، هیچگاه همچو استبداد صورت نمی گرفت. استبداد مذکور گویا وقتی ظهور کرد که کشور ما نام "افغانستان" را بخود اختیار کرد. اگر این طور بهانه جویی ها، جای استدلال منطقی را گرفته و تحلیل های من در آوردی به خورد مردم رنج کشیده ما داده شده و بازار اکاذیب رونق یابد ، بیم آن وجود دارد که مردم ما بار دیگر به وحدت ملی شان نایل شده نتوانند.

برای نیل به تحقق وحدت ملی ، ضرور است تا در پهلوی مشارکت در قدرت ، از ایجاد هر گونه تفاوت ، جداسازی ملی و ضدیت با سمبول های وحدت ملی ، منجمله کلمه "افغانستان" پرهیز شود. تردید نام "افغانستان" و ایجاد ابهام درین زمینه هیچ وقت نمیتواند، انگیزه ای برای تصمیم گیری های مجدد باشد. زیرا درین مورد نمایندگان دلسوز و واقعی تمام اقوام و سلیقه های ملت افغانستان، در یک فضای مطمئن و آکنده از وفاق ملی ، آزادی و استقلال ، قبلاً اراده تاریخی شان را ابراز و فیصله ای سرنوشت ساز نموده اند. یک نظر بر فیصله های لویه جرگه های دوره درخشان امانی ، دوره هفتم شورای ملی ، دهه قانون اساسی ، سایرگردهمایی ها و نشرات متعدد به ملت افغانستان ، ضرورت هرگونه مباحثه جدید را در مورد نام "افغانستان" منتفی میسازد. به ادامه " پیدایش نام افغانستان" که درین نیشته، ضرورت و انگیزه آن توضیح شد، باید یادی از تهداب گذاری دولت مدرن افغانستان نیز نمود. این دولت که بطور نهایت خلاصه میتوان آنرا "حکومت قانون به عوض حاکمیت اشخاص" نیز تعریف کرد ، از جانب منادیان حق و آزادی یعنی رهبران و شخصیتهای بلامنازع مردم ما درعهد شاه امان الله غازی پایه گذاری شد. به اثر مساعی آنها برای بار اول جایگاه قانون در جامعه مطرح شد. " سؤال اینکه که یک "افغان" است و افغانها چه حقوق و مکلفیت ها دارند؟ بالاخره بسال ۱۹۲۱ در قانون اساسی پیش بینی شد که متن آن بسال ۱۹۲۳ نافذ گردید. قبل از انفاذ این قانون تنها سنت های مذهبی و قبیلوی بر جامعه و دولت در افغانستان حاکم بود. قانون مذکور حقوق و وجایب اتباع را بصورت مساوی در نظر گرفته بود". (۱۲)

پایه گذاران دولت مدرن امانی بخاطر وحدت ، تعالی و ترقی مردم افغانستان ، با افتخار کامل روی کلمات "افغان" و "افغانستان" صحه گذاشتند. متأسفانه یک قرن بعد تر ازتصمیم آنها ، امروز تنگ نظران درین راستا قرار نگرفته و با پیروسی " ملت سازی" و "وحدت ملی" برخورد سبکسرانه مینمایند. ازینها باید پرسید که با جانشین ساختن کلمات دیگر به عوض "افغان" و "افغانستان" آیا مشکل عقب ماندگی کشور ما حل شده و امراض مزمن اجتماعی در جامعه ما ناپود می شوند؟ در حالیکه چنین نبوده و بالعکس همه به وضاحت میدانیم که طرح بی مورد همچو مسایل، مشکل دیگری را بر شمار مشکلات ملت ما می افزاید. آنها گمان مینمایند که " آزادی های

منطوقی" بصورت مجرد و بدون تحقق هر دو آرمان اصلی فوق الذکر (ملت سازی و وحدت ملی) عملی شده میتواند. ازین آقایان باید پرسید :

اگر کشور ما واحد و مردم ما متحد نباشند و به جای قانون ، تفنگ سالاران سرنوشت مردم را تعیین کنند ، چطور شما میتوانید در مناطق تان احساس آزادی کنید ؟ و چطور میتوانید فرهنگ مناطق مورد نظر تان را ارتقاء بخشید ؟ اگر شما به عوض حاکمیت قانون ، زیر شعار اشتراک قومیت و زبان در دفاع از تفنگ سالاران و دلالتان مواد مخدر عمل نموده و یا در زیر سایه تفنگ آنها ، تاریخ و هویت ملی خود را مورد سؤال قرار میدهید ؟ به یقین که دیر یا زود مورد موأخذة تاریخ قرار میگیرید.

ب - تکذیب برچسپ های ناروا بر سیر تاریخی افغانستان :

مخالفین نام " افغانستان " که اینجا و آنجا قلم فرسایی نموده اند، فی المجموع به این باوراند که " جغرافیای تاریخی " افغانستان بالاتر کشمکش قدرتهای استعماری روسیه و برتانیه از هم پاشید و جای آن به یک " دولت حایل " زیر نام " افغانستان " داده شد. درین اظهارات تنها کشمکش قدرتهای استعماری و ظهور اجباری " دولت حایل " حقیقت دارند. اما زمان رخداد این حوادث قصداً به مغالطه گرفته شده است. اگر از " جغرافیای تاریخی " منظور شان همان قلمرو های عهد خراسان باشد، پس تجزیه آن با کشمکش استعمارگران رقیب در قرن ۱۹ و تحمیل خط دیورند و یا جدا ساختن پنجاه ، کدام پیوند منطقی و تاریخی ندارد. زیرا همه میدانیم که در زمان فروپاشی خراسان (۱۵۰۵) ، جوامع اروپایی در عصر تاریک زندگی کرده و به انقلاب صنعتی دست نیافته بودند و استعمار نیز منحصت خطر برای ملل شرق در آن عصر مطرح نبود. اینها فواصل زمانی و تفاوت قرون را، اگر محاسبات ذهنی گرایی شان ایجاب کند، عمداً در بین حوادث تاریخی در نظر نمی گیرند.

در حالیکه خراسان وقتی از هم پاشید که نه روسها به این منطقه نزدیک شده بودند و نه کشتی های بریتانیایی به سواحل نیم قاره هند لنگر انداخته بودند. روسها برای بار اول در اواخر قرن هفده به آسیای میانه نزدیک شدند، تا آنکه در قرن ۱۹ به اشغال مناطقی در آسیای میانه دست یافتند. همینطور اولین دسته از کشتی های انگلیسی در سال ۱۶۰۸ به سواحل هند رسیدند/۱۳/ بریتانیایی ها پس از انقراض دولت مغلی هند و شکست مرته در اواسط قرن هجدهم قدرت شانرا توسعه دادند و گام به گام در قرن ۱۹ خود را به افغانستان نزدیک ساختند.

با در نظر داشت فواصل زمانی میان هر دو حادثه، مرتبط ساختن آنها با همدیگر فی الواقع جعل تاریخ است. اما اینها طوری از " خراسان " صحبت میکنند که گویا همه چیز روبراه بود و تنها این دو قوه استعماری بودند که باهم ساختند و خراسان را تجزیه کرده و از آن " افغانستان " را بوجود آوردند.

اگر این آقایان به اشغال خراسان از جانب شیبانی ها ، صفوی ها و مغل ها معترف شوند، طبیعی است که آنوقت به مقاومت های دو و نیم قرنه و جان فشانی های مردم یعنی سازندگان تاریخ کشور ما نیز ارج خواهند گذاشت. چون ذهن تنگ نظرانه آنها اجازه درک واقعیت ها را به ایشان نمیده، لذا تمام این جنبشهای ملی و مردمی را با رهبران فداکار آنها نادیده گرفته و ناشیانه قربانی های مردم را با دسایس استعمار عوضی میگیرند.

یکی ازین مبصرین غیر مسؤول مینگارد: " حقیقت این است که افغانستان کنونی کشور غیرطبیعی است. در آن اقوام و ملیتهای گوناگون با ویژگیها و رسوم جداگانه و زبان و مذهب متفاوت زندگی میکنند... /۱۴/ صبحان الله ! ازین آقا باید پرسیده شود که کجای آن غیرطبیعی است ؟ اقوام و نژاد ها در طول تاریخ درین سرزمین متوطن شده و فرهنگ آنها با هم امتزاج یافته است. امروز آنها فرهنگ مشترک، دوست مشترک، دشمن مشترک و وطن واحد دارند. یعنی امتزاج آنها تاریخی و طبیعی است. آیا حوادث تاریخی را قرنها بعد از وقوع آن میتوان بر طبق اراده جناب عالی تغییر داد ؟ آیا تکامل تاریخ را میتوان به زعم شما سر از نو بنا کرد؟ آیا بدون در نظر داشت عوامل متنفذه بر تاریخ ، میتوان تاریخ را مطابق ذهن شما شکل داد؟ اگر مطابق ذهن شما موجودیت " اقوام و ملیتهای گوناگون با ویژه گی ها و رسوم جداگانه و زبان و مذاهب متفاوت " غیر طبیعی است، پس چه باید کرد؟ نگارنده ازین قلم فرسایی شما این نتیجه را میگیرد که شما میخواهید این کشور را به اقوام، مذاهب و زبان های مختلف تجزیه کنید. و یا چطور؟؟؟ تا مطابق ذهن شما " طبیعی " شود.

در حالیکه وجود همه این تفاوتهای تذکار یافته موجب غنای فرهنگی ما گردیده و هیچ چیز در آن غیر طبیعی به نظر نمی خورد. این تنها قضاوت و برداشت شماست که غیر طبیعی مینماید. این تنها افغانستان نیست که در آن چنین تفاوتها وجود دارد. بطور مثال به کشور همسایه ما ایران توجه کنید، در آنجا زبان و نژاد ها بمراتب متعدد تر و مختلف تر از کشور ما وجود دارند. ولی در آن کشور اشخاصی مانند شما وجود ندارند، که ذهنی گرایانه، برچسپ های نا وارد را بکار گرفته و تیشه را بر ریشه وحدت ملی مردم خود بزنند.

اگر واقعا" مایل به شناخت کدام " کشور غیر طبعی " هستید ، لطفاً سری به پاکستان بزنید تا برای تعریف خود مثالی داشته باشید. زیرا پاکستان کشوری است که واقعاً بر طبق اراده استعمار به یکبارگی در همسایگی ما ظاهر شد. استعمارگران آنرا زائیدند و نامی برایش دادند که قبلاً در هیچ قاموس وجود نداشت و در هیچ مخیله تصور

نشده بود. این است کشور "غیرطبیعی". آیا به عاریت گرفتن این اصطلاح در مورد "افغانستان"، میتواند غیر از بی مسؤولیتی در برابر تاریخ و مردم چیزی دیگری تعریف شود؟

متأسفانه در جهت مقابل شما هم، تنگ نظرانی وجود دارند که مانند شما مگر از یک زاویه دیگر بنا بر تعلق قومی به گروه فرهنگ ستیز طالبان، آن گروه را نماینده قوم پشتون معرفی نموده و در سایه این گروه برای خویش سرباز گیری مینمایند. شما و این گروه، دو روی یک سکه ناچل هستید که مرام و عملکرد های هردوی **تان از دو جهت مخالف، سرانجام در یک مسیر یعنی در ضدیت با "وحدت ملی" قرار دارد.**

اگر در جنبشهای آزادیخواهی علیه صفوی ها و مغلها، تحریکات قومی منحنیث وسیله رهایی ملت افغانستان بکار گرفته میشد، آن تحریکات قابل تبرئه است. زیرا بخاطر احیای مجدد هویت ملی ما از آن استفاده میشد، اما تحریکات قومی شما چون در مسیر جدایی و دوری مردم ما از همدیگر سیر مینماید، لذا قابل تقلید و نکوهش میباشد.

شما متوجه نیستید که با این تبلیغات، هیچ چیز را بدست نمی آورید. اما یقیناً همه چیز را از دست خواهید داد. **کسی که نفع میبرد، فقط افراد و گروههای توسعه طلب و تجاوز کار در همسایگی افغانستان میباشد. یعنی آنهایی که ذهن و دماغ شماها را با تبلیغات شان انحصار نموده اند.**

۵ - مقابل ساختن نامهای آریانا و خراسان با افغانستان :

متأسفانه شماری از روشنفکران ما هنوز هم دچار تشویش بوده و سؤال مینمایند که ما چرا نام کشور خود را بازم آریانا و یا به گونه مرتبط با نام آریانا نگذاشتیم؟ و یا نام "خراسان" چرا از دست ما رفت؟ شاید این منورین به فتوحات اعراب که مقیاس ها، شیوه زندگی و معتقدات مردم را در آریانای کهن تعویض کرد، کم بهاء میدهند و یا بنابر نارسایی در تحلیل تاریخ، از هم پاشیدن خراسان را همان طوری که درین نبشته مختصراً تذکر رفت، نادیده میگیرند. اینها توجه نمی نمایند که همچو حوادث اجتماعی و تاریخی، چه تأثیرات تعیین کننده در آینده ملتها میداشته باشد؟

شماری از منورین با انتقاد از رژیم ظاهر شاهی اعتراض مینمایند که: نام "ایران" پیش ازین "فارس" بود و چرا در سال ۱۹۳۵ پس از تأیید مقامات ذیصلاح در کابل، آنکشور این نام را بخود اختصاص داد. با این سادگی، "ایران" مدنیت "آریانا" را بخود منسوب نمود و حکام افغانستان با سبکسری ازین افتخار شان به نفع ایرانی ها منصرف شدند.

درین اظهارات، حقیقت تردید ناپذیر وجود دارد، اما باید متوجه شد که افسوس و تأسف جایی را نمیگیرد. زیرا این موضوع اکنون مانند تیری است که از کمان بسته است و بر نمیگردد. اکنون چه باید کرد؟؟ آیا میتوان ایرانی ها را متقاعد ساخت که ازین امتیاز به نفع افغانها بگذرند؟ آنها هم در فلات غربی "ایران" زندگی میکردند و همچو انتسابی را میتوانند بخود بدهند. /۱۵/. بناءً چنین طرحی نه تنها مضحک بلکه مستحیل هم میباشد. لذا باید به واقعیت ها توجه کرده و آینده را مبتنی بر آن استوار نمود، نه اینکه جنجال های ذهنی را بوجود آورد و وقت وطنداران را به کار های ناشد ضایع ساخت. روحیه این دسته از منورین مرا به یاد حکایت دوست عزیزم مرحوم رحیم رفعت می اندازد. رفعت نه تنها مترجم توانا و مبصر تیزهوش بود، بلکه همیشه با طنزها و شوخی هایش مطالب پیچیده سیاسی را در قالب فکاهیات، ساده و قابل درک میساخت. حکایت ازین قرار است: جوانی که در یکی از مکاتب لیلیه کابل درس میخواند، پس از روزی که امتحان مضمون جغرافیه سپری شده بود، همصنف و هم اتاق خود را در مورد جوابات مربوط به سوالات مطروحه سؤال کرد. او پس از تبادل نظر، دریافت که در نوشتن جوابات مرتکب اشتباه شده است. آن بیچاره که خیلی درس خوان بود و همچو اشتباه را تحمل نمی توانست، تمام شب دست دعا بلند داشت و با راز و نیاز به خالق کارساز التجا میکرد، تا فردا نام پایتخت فرانسه را به "لندن" تعویض کند. زیرا او در جواب سؤالی مربوط به پایتخت فرانسه به جای "پاریس"، نام پایتخت انگلستان "لندن" را نوشته بود.

حکایت فوق ما را متوجه میسازد که چنین آرزو های ناشد و یا افسوس از آنچه که حالا در دست نیست، نباید حرکت ما را متوقف ساخته و وقت گرانبهای ملت ما را ضایع بسازد. با چنین افسوس ها، در میان ملت ما اختلافات بوجود آمده و ما را به گذشته میخ کوب میسازد. به عبارت دیگر در پرتو همچو یک روحیه، ما آینده نگری خود را از دست میدهیم. از ورای رسانه های افغانی متعلق به مخالفین نام "افغانستان" بر می آید که برخی از آنها متوجه شده اند که حالا دیر شده و نمیتوان "لندن" را پایتخت "فرانسه" ساخت. پس باید زیر نام دیگر این مخالفت را دنبال کرد. آنها ادامه تلاشهای شانرا با مطرح ساختن نام "خراسان" که فی الواقع پس از سلطه اعراب در سرزمین ما شهرت یافت، رنگ و رخ میدهند. یعنی طرحی که با روحیه عرب ستیزی و تعقیب خط ناسیونالیزم آریائی آنها در ضدیت قرار دارد. اما باز هم از آن منحنیث حربه بخاطر نفی نام "افغانستان" کار

میگیرند. اینجاست که آنها در روند ذهنی گری های خود هم دچار اشتباه شده و میکوشند تا صرفاً به منظور گرد آوری یک کمیت به دور خود به هر وسیله، ولو مضر هم باشد، چنگ می اندازند.

قبل از جنگهای تنظیمی، پروسه تفاهم میان گروههای قومی و زبانی در شهرها، بالخصوص شهر کابل سیر طبیعی خود را دنبال میکرد. " در کابل کثیرالاقوامی، گروههای مختلف نژادی - لسانی باهم امتزاج می یافتند و با همدیگر "یکی" میشدند و از آنها یک هویت کلتوری سراسری افغانی معروف به "افغانیت" بوجود میآمد.... وقتی که برخورد های نژادی - لسانی و جنگها، کابل را فرا گرفت، خطوط سکتاریستی در سراسر افغانستان ظاهر شدند. ذهنیت نضج یافته "افغانیت" از هم پاشید. حالا بخش بزرگ و وظیفه " ملت سازی" معطوف به ترمیم و احیای مجدد " افغانیت" است، تا ملت ما خود را در تحت آن منحنی یک هویت واحد بیابد و این کلمه به معنای واقعی آن تمام باشندگان افغانستان را تمثیل نماید. مفکوره "افغانیت" باید یک اساس وسیع البنیان و دوجوانب برای تمام ادیان، نژادها، زبانها، عقاید سیاسی و مناطق در افغانستان باشد" (۱۶)

افغانها وقتی مفهوم وسیع "افغانیت" را تحقق داده میتوانند که از میلانهای " تنگ نظرانه"، طرز دید های "بین المللی" و "جهان وطنی" خود را کنار کشیده و یکجا با همدیگر بیامیزند و از اختلافاتی که موجب از هم پارچه شدن ملت ما میشود، بپرهیزند.

متأسفانه گروههای تنگ نظر درک نمیتوانند که افتخارات یک کشور و مردم آن تنها به نام آن کشور خلاصه نمیشود. بلکه معرفی تمدن گذشته و داشته های فرهنگی یک کشور در جهان کنونی، به نسلهای امروز و فردای آن الهام بخش و غرور آفرین میباشد. به عوض آنکه به مناقشات بی ثمر پیرامون نام کشور ما، ادامه بدهیم، بهتر خواهد بود تا در مورد چگونگی تمدن گذشته وطن ما و اثرات آن بر مدنیت سایر ملل کاوش نماییم. نگذاریم که از طریق بازی با کلمات، مراکز تمدن، شعراء و دانشمندان کشور ما، "ایرانی" قلمداد شوند. اگر فردوسی و فرخی از سلطان محمود غزنوی با القاب شاه ایران، ایرانشاه و یا شاهنشاه ایران نام برده اند، معنی آنرا میدهد که در عصر محمود غزنوی، فلات شرقی و غربی ایران (خراسان و فارس) در تحت رایت او قرار داشت. نه آنطوریکه نویسندگان عظمت طلب ایران کنونی، او را " ایرانی" معرفی میکنند. اگر با انتشار وسیع تحقیقات در مورد تاریخ وطن ما جعلیات را افشاء و مشت دروغ گویان را باز کنیم، آنوقت تمام مغالطه ها پایان یافته و حتی آنهایی که امروز نام "افغان" و "افغانستان" را مورد سؤال قرار میدهند، با سربلندی خود را وارث نیاکان پر

افتخار خود دانسته، یکجا با ما شعار خواهند داد که: " پاینده باد افغانستان ! "

۱/ غبار، میرغلام محمد (۱۹۶۷) " افغانستان در مسیر تاریخ" جلد اول، کابل، مطبوعه ای دولتی ص ۳۰۸ - ۳۰۹

۲/ غبار، میرغلام محمد (۱۹۶۷) همانجا ص ۹

۳/ غبار، میرغلام محمد (۱۹۶۷) همانجا ص ۷۱-۷۲

۴/ گرتس بخ، دکتور ایروین (۱۹۹۰) " افغانستان - شناسایی علمی کشور" (المانی)، جلد ۳۷، المان، دارم شتات ص ۶

۵/ کهزاد، احمد علی کهزاد (۱۹۵۱) " افغانستان و ایران"، کنفرانس آقای کهزاد در موزیم ایران باستان، تهران، چاپخانه مظاهری، ص ۲۳

۶/ کهزاد، احمد علی (۱۹۴۶-۱۹۴۷) " افغانستان و یک نگاه اجمالی به اوضاع مملکت مذکور"، د کابل کالنی، کابل ص ۲۴۶

۷/ سادات، میر عنایت الله (۱۹۹۸) " افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه" جرمنی - بن ص ۵-۶

۸/ غبار، میرغلام محمد (۱۹۶۷) همانجا ص

۹/ قاضی، عطاالله - (۱۹۴۷) " د پشتو تاریخ"، پیشاور، جلد اول، ص ۵۵

۱۰/ توکلی، احمد (۱۹۴۸) " افغانستان" تهران، دانشگاه تهران ص ۱۵

۱۱/ کالیفور، مری لونیس (۱۹۹۳) " افغانستان: کشور و مردم افغانستان" (دری) مترجم مرتضی اسدی، تهران ص ۱۶

۱۲/ سادات، دکتور میرحکمت الله (۲۰۰۶) " تجربه افغانها" (انگلیسی) کالیفورنیا، کلیرمونت گرجوید یونورستی، ص ۳۹

۱۳/ عطائی، ابراهیم (۱۹۶۹) " د پشتونستان مسئله" (پشتو) کابل ص ۸۹

۱۴/ " آریانای باستان، خراسان پهناور و افغانستان" (۲۰۰۶) سایت آریائی

۱۵/ کهزاد ، احمد علی (۱۹۵۱) کنفرانس آقای کهزاد در موزیم تهران همانجا ، ص ۳ :
" در فلات بزرگی که بین اندوس (سند) و تیگرس (دجله) و اوقیانوس و مجرای اکسوس (آمو دریا) و بحیره خزر و سلسله قفقاز منبسط است دو کشور افتاده آریایی نژاد که اجداد شان ده هزار سال قبل از دامنه های پامیر از (بام دنیا) فرود آمده (پامیر و خاک های ماحول آن زادگاه آریایی نیاکان افغانی و ایرانی است.) آریایی ها از دامنه های پامیر به جلگه ها و دره های افغانستان پراکنده شده یک برادر اینجا ماند و برادر دیگر بطرف غرب رفت و در خاک های بین سواحل جنوبی خزر و شمالی اقیانوس تا کناره های دجله، رحل اقامت افگند و آهسته آهسته از احفاد ایشان ، آنجا قبایل افغانی و اینجا عشایر ایرانی منشعب شد و نشو و نما پیدا کرد و بر تعداد ایشان افزود.
۱۶/ سادات ، دکتور میر حکمت الله (۲۰۰۶) همانجا، ص ۴۱